

فهرست مطالب

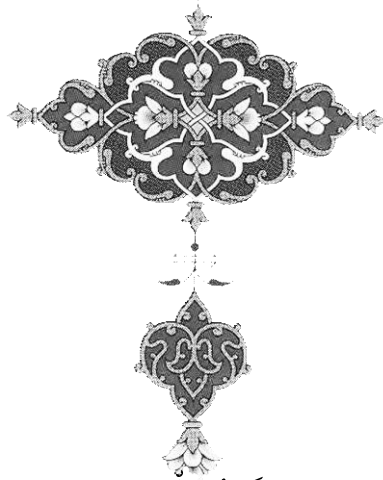


پیشگفتار ۳

کِتَابُ الْجِهَادِ (کتاب جهاد) ۷

وَلَايَةُ الْفَقِيهِ (ولایت فقیه) ۲۱

الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ (امر به معروف و نهی از منکر) ۸۳



كِتَابُ الْجِهَادِ

كتاب جهاد

وَهُوَ أَقْسَامٌ، وَ يَجِبُ عَلَى الْكِفَايَةِ بِمَعْنَى وُجُوبِهِ عَلَى الْجَمِيعِ إِلَى أَنْ يَقُومَ بِهِ مِنْهُمْ مَنْ فِيهِ الْكِفَايَةُ، فَيَسْقُطُ عَنِ الْبَاقِينَ سُقُوطاً مُرَاعَاً بِاسْتِمْرَارِ الْقَائِمِ بِهِ إِلَى أَنْ يَحْصُلَ الْغَرَضُ الْمَطْلُوبُ بِهِ شَرْعاً

جهاد اقسامی دارد. و جهاد بر اساس نیاز او ضرورت به آن، واجب کفایی است، بدین معنا که انجام آن بر تمامی مسلمانان واجب است، تا این که از بین تمامی مسلمانان یک عده‌ی کافی به جهاد بپردازند، که در این صورت، وجوب جهاد از بقیه‌ی مسلمانان ساقط می‌شود. اما این ساقط شدن معلق بر این است که جهاد کنندگان، جنگ را ادامه دهند تا زمانی که غرض شرعی از جنگ [اسلام آوردن کفار] بدست آید. احکام واجب در شریعت اسلام به اعتبار فاعل آن به دو قسم واجب عینی و واجب کفایی تقسیم می‌شوند.

واجب عینی: آن است که از تمامی مکلفین خواسته شده و با انجام یک یا چند نفر از دیگران ساقط نمی‌شود؛ مانند نماز و روزه.

واجب کفایی: آن است که اگر عده‌ای به قدر کفایت آن را انجام دهند، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر.

واجبات کفایی دو نوع هستند:

واجب کفایی عام: واجبی است که تمامی مکلفین توانایی انجام آن را دارند، مانند امر به معروف و نهی از منکر.

واجب کفایی خاص: واجبی که مربوط به گروه خاصی از مکلفین است. مانند وجوب درمان بیماران که فقط بر پزشکان به نحو کفایی واجب است]

وَقَدْ يَتَعَيَّنُ بِأَمْرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَحَدٍ، عَلَى الْخُصُوصِ وَ إِنْ قَامَ بِهِ مَنْ كَانَ فِيهِ كِفَايَةٌ. وَ يَخْتَلِفُ الْكِفَايَةُ بِحَسَبِ الْحَاجَةِ بِسَبَبِ كَثْرَةِ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَقَلُّهُ مَرَّةً فِي كُلِّ عَامٍ

و گاهی واجب عینی می‌شود در صورتی که امام علیه السلام به شخص خاصی دستور جهاد دهد، هر چند عده‌ی دیگری که برای جنگ کافی هستند، به جهاد پرداخته باشند. آن عده‌ی کافی در جنگ از نظر مقدار، بر حسب نیاز و احتیاج، و زیادی یا کمی مشرکین، فرق می‌کند. و کمترین مقدار [به جهاد رفتن] در هر سال، یک بار واجب است

وَ إِمَّا يَجِبُ الْجِهَادُ بِشَرْطِ الْإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ الْخَاصِّ أَوْ هُجُومِ عَدُوِّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ يُخْشَى مِنْهُ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ. وَ جهاد واجب است بشرط وجود [او اذن] امام عادل (= امام معصوم علیه السلام)، یا نایب خاص او، یا یورش و حمله‌ی دشمن بر مسلمانان، بطوری که از او بر جامعه و کیان اسلامی بترسند.

انایب خاص: کسی است که از طرف امام علیه السلام، برای خصوص امر جهاد منصوب شده، و یا برای امور متعدد منصوب گردیده، که یکی از آن امور، جهاد می باشد.

و يُشْتَرَطُ فِي مَنْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْجِهَادُ؛ الْبُلُوغُ وَ الْعَقْلُ وَ الْبَصَرُ وَ السَّلَامَةُ مِنَ الْمَرَضِ الْمُنَاعِ مِنَ الرُّكُوبِ وَ الْعَدُوِّ وَ الْعَرَجِ الْبَالِغِ حَدِّ الْإِقْعَادِ، أَوْ الْمَوْجِبِ لِمَشَقَّةٍ فِي السَّعْيِ، لَا تُتَحَمَّلُ عَادَةً وَ الْفَقْرُ الْمَوْجِبُ لِلْعَجْزِ عَنْ نَفَقَتِهِ وَ نَفَقَةِ عِيَالِهِ، وَ طَرِيقِهِ، وَ ثَمَنِ سِلَاحِهِ، فَلَا يَجِبُ عَلَى الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ مُطْلَقًا

و در کسی که جهاد بر او واجب است، شرط است؛ بلوغ و عقل و بینایی و سلامت از بیماری که مانع از سوار شدن بر مرکب یا دویدن است، و سلامت از لنگی ای که به حد زمین گیر شدن برسد و یا موجب مشقت در کوشش و تلاشی که در جنگ لازم است، شود، به گونه ای که به حسب عادت، قابل تحمل نباشد، و از تنگدستی که سبب ناتوان شدن او از هزینه خود و خانواده اش و سفر به جهاد و هزینه ای اسلحه اش گردد. بنابراین جهاد بر پسر نابالغ و دیوانه، خواه دیوانه ای ادواری، خواه دیوانه ای دائمی، واجب نیست.

وَ يَحْرُمُ الْمَقَامُ فِي بَلَدِ الشِّرْكِ، لِمَنْ لَا يَتِمَّكُنُّ مِنْ إِظْهَارِ شَعَائِرِ الْإِسْلَامِ، مِنَ الْأَذَانِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ غَيْرِهَا وَ حَرَامٌ اسْتِاقَمَتُ كَرْبِدِنِ وَ مَانْدِنِ دَر شَهْرِ وَ سِرْزَمِينِ مَشْرَكَانِ، بَرَايِ كَسِي كِه اَبَوَاسَطَهِي جَلُوگِيرِي مَشْرَكَانِ، اَنْ تَتَوَاند شَعَايرِ اسْلَامِ، اموري چون اقامه ای نماز و روزه و ساير شعایر را برپا دارد.

وَ لِلْأَبَوَيْنِ مَنْعُ الْوَلَدِ مَعَ عَدَمِ التَّعْيِينِ، عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ، أَوْ بِضَعْفِ الْمُسْلِمِينَ عَنِ الْمُقَاوَمَةِ بِدُونِهِ، إِذْ يَجِبُ عَلَيْهِ حِينَئِذٍ عَيْنًا، فَلَا يَتَوَقَّفُ عَلَى إِذْهِمَا كَعَبْرِهِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْعَيْنِيَّةِ.

و پدر و مادر می توانند فرزند را از جهاد بازدارند، در صورتی که جهاد بر او معین و واجب عینی نشده باشد، به سبب این که امام معصوم علیه السلام به وی دستور جنگ را داده باشد، یا این که بدون وجود او، مسلمانان از مقاومت با دشمن، ضعیف شوند. زیرا در این دو صورت، جهاد بر او واجب عینی می شود، و در نتیجه رفتن به جهاد، نیاز به اذن پدر و مادر ندارد، همان گونه که سایر واجبات عینی [مثل نماز و روزه و حج] نیز چنین است.

وَالْمُدِينُ يَمْنَعُ الْمَدِينُونَ الْمَوْسِرَ الْقَادِرَ عَلَى الْوَفَاءِ مَعَ الْحُلُولِ حَالَ الْحُرُوجِ إِلَى الْجِهَادِ، فَلَوْ كَانَ مُعْسِراً أَوْ كَانَ الدَّيْنُ مُوجِلاً وَ إِنْ حَلَّ قَبْلَ رُجُوعِهِ عَادَةً، لَمْ يَكُنْ لَهُ الْمَنْعُ

و طلبکار، بدهکارِ توانگر را که قادر بر پرداخت بدهی خود باشد، و موقع رفتن بدهکار به جهاد، وقت پرداخت بدهی اش فرارسیده است، از رفتن به جهاد می‌تواند بازدارد. بنابراین اگر بدهکار، توانایی پرداخت بدهی اش را نداشته باشد، یا بدهی اش مدت‌دار باشد، هر چند پیش از برگشتن از جهاد عادتاً، زمان پرداخت بدهی اش فرا رسد، در این صورت طلبکار حقّ منع کردن بدهکار از رفتن به جهاد را ندارد.

وَالرِّبَاطُ مُسْتَحَبٌّ دَائِماً مَعَ حُضُورِ الْإِمَامِ وَ غَيْبَتِهِ، وَ أَقَلُّهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَ أَكْثَرُهُ أَرْبَعُونَ يَوْماً. وَ لَوْ أَعَانَ بِفَرَسِهِ أَوْ غُلَامِهِ أُتِيَيبَ

و مراقبت کردن از سرحدات و مرزها، همواره مستحبّ است، چه در زمان حضور امام علیه السلام و چه در زمان غیبت، و کمترین مقدار آن سه روز و بیشترین مقدار آن چهل روز است. و اگر کسی بوسیله‌ی اسب خود، و نوجوان خود در امر مرزبانی یاری رساند، تا مرزداران از اسب و نوجوان او استفاده کنند، بخاطر یاری رساندن او به کار خیر، ثواب کرده است.

وَ لَوْ نَذَرَ الْمُرَابِطَةَ أَوْ نَذَرَ صَرْفَ مَالٍ إِلَى أَهْلِهَا، وَجَبَ الْوَفَاءُ بِالنَّذْرِ وَ إِنْ كَانَ الْإِمَامُ غَائِباً، لِأَنَّهَا لَا تَتَضَمَّنُ جِهَاداً، فَلَا يُشْتَرَطُ فِيهَا حُضُورُهُ

و اگر نذر کند مرزبانی را، یا نذر کند که مالی را برای مرزبانان خرج کند، وفای به آن بر وی واجب است، اگرچه امام معصوم علیه السلام، غایب باشد، زیرا مرزبانی مستلزم جهاد نیست، بنابراین در مرزبانی، حضور امام علیه السلام شرط نیست.

وَهُنَا فُصُولٌ؛

و در احکام جهاد، فصل‌هایی است

الأوّل: فِيمَنْ يَجِبُ قِتَالُهُ وَ كَيْفِيَّةُ الْقِتَالِ وَ أَحْكَامُ الدِّمَةِ، يَجِبُ قِتَالُ الْحَرْبِيِّ وَ هُوَ غَيْرُ الْكِتَابِيِّ مِنْ أَصْنَافِ الْكُفَّارِ الَّذِينَ لَا يَنْتَسِبُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ.

فصل نخست: در مورد کسانی که جنگ با آنان واجب بوده و کیفیت جنگ و احکام ذمه. واجب است کارزار کردن، و کشتن کافر حربی، و او کافر غیر کتابی، از آن دسته از کفاری است که دین اسلام را نپذیرفته‌اند.

وَ إِنَّمَا يَجِبُ قِتَالُ الْحَرْبِيِّ بَعْدَ الدَّعَاءِ إِلَى الْإِسْلَامِ بِإِظْهَارِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ التَّرَامِ جَمِيعِ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ، وَ الدَّاعِي هُوَ الْإِمَامُ أَوْ نَائِبُهُ وَ امْتِنَاعِهِ مِنْ قَبُولِهِ. فَلَوْ أَظْهَرَ قَبُولَهُ وَ لَوْ بِاللِّسَانِ، كُفَّ عَنْهُ وَ يَجِبُ قِتَالُ هَذَا الْقِسْمِ حَتَّى يُسَلِّمَ أَوْ يُقْتَلَ

و جنگیدن با کفار حربی واجب است، پس از دعوت او به اسلام، به این که شهادتین را بر زبان جاری سازند و به تمام احکام اسلام، پای بند باشند. و دعوت کننده‌ی کفار حربی به اسلام یا خود امام علیه السلام است، یا نایب خاص امام علیه السلام است. جنگیدن با کفار حربی زمانی واجب است که دعوت به اسلام شوند، و آنان از پذیرش اسلام سرپیچی کنند، بنابراین اگر پذیرفتن اسلام را آشکار کنند، هر چند به زبان باشد، از کشتن آنان خودداری می‌شود. جنگیدن با کفار حربی واجب است، مگر اسلام بیاورند یا کشته شوند.

وَ الْكِتَابِيُّ وَ هُوَ الْيَهُودِيُّ وَ النَّصْرَانِيُّ وَ الْمَجُوسِيُّ كَذَلِكَ، يُقَاتَلُ حَتَّى يُسَلِّمَ أَوْ يُقْتَلَ، إِلَّا أَنْ يَلْتَرِمَ بِشَرَائِطِ الدِّمَةِ، فَيُقْبَلُ مِنْهُ

و کافر کتابی چون یهودی، مسیحی و زرتشتی نیز چنین است، که باید با آنها جنگید یا اسلام بیاورند یا کشته شوند، مگر آن که شرایط ذمه را گردن نهند و بدان پای بند باشند.

وَ هِيَ؛ بَدَلُ الْجَزِيَّةِ وَ التَّرَامِ أَحْكَامِنَا، وَ تَرَكُ التَّعَرُّضِ لِلْمُسْلِمَاتِ بِالتَّكَاحِ، وَ لِلْمُسْلِمِينَ مُطْلَقاً ذُكُوراً وَ إِنَاثاً بِالْفِتْنَةِ وَ قَطْعِ الطَّرِيقِ عَلَيْهِمْ، وَ سَرْقَةِ أَمْوَالِهِمْ، وَ إِيْوَاءِ عَيْنِ الْمُشْرِكِينَ وَ جَسُوسِهِمْ وَ الدَّلَالَةَ عَلَى عَوْرَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِظْهَارِ الْمُنْكَرَاتِ فِي شَرِيعَةِ الْإِسْلَامِ، كَأَكْلِ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ أَكْلِ الرِّبَا وَ نِكَاحِ الْمَحَارِمِ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ.

و شرایط ذمه؛ پرداختن جزیه و پای بندی به احکام ما مسلمانان، و ترک تعرض به زنان مسلمان بوسیله - ی ازدواج [و زنا با آنان] و نیز [ترک تعرض] به مسلمانان مطلقاً، چه مردان و چه زنان بوسیله‌ی آشوب

بپا کردن [در دین آنان و گمراه کردن آنان]، و راهزنی کردن نسبت به مسلمانان و سرقت اموال و دارایی آنان، و جای دادن و پناه دادن مشرکین و جاسوسان آنان در خانه‌های خود و راهنمایی کردن آنان بر اسرار مسلمانان و انجام آشکار مُنکرات از نظر شریعت اسلام، مانند خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب، رباخواری و ازدواج با محارم در سرزمین و شهرهای اسلامی

و تَقْدِيرُ الْجَزِيَةِ إِلَى الْإِمَامِ، وَ لَيْكُنِ التَّقْدِيرُ يَوْمَ الْجَبَايَةِ، لَا قَبْلَهُ، وَ يُؤْخَذُ مِنْهُ صَاعِرًا.

و تعیین اندازه‌ی جزیه [ی اهل ذمه] با امام علیه السلام است، و باید در روز جمع‌آوری و تحویل آن، معین گردد، نه پیش از آن. جزیه، به ذلت و خواری از کافر گرفته می‌شود.

وَ يُبْدَأُ بِقِتَالِ الْأَقْرَبِ إِلَى الْإِمَامِ، أَوْ مِنْ نَصَبِهِ إِلَّا مَعَ الْخَطَرِ فِي الْبَعِيدِ، فَيُبْدَأُ بِهِ

و کارزار کردن با دشمنی که به امام علیه السلام یا نایب او نزدیک‌تر است، آغاز می‌شود، مگر آن‌که در دشمن دور، برای مسلمانان خطر و ترس، وجود داشته باشد، که در این صورت ابتدا باید با دشمن دورتر جنگید.

وَ لَا يَجُوزُ الْفِرَارُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا كَانَ الْعَدُوُّ ضَعْفًا أَوْ أَقْلًا، إِلَّا لِمُتَحَرِّفِ الْقِتَالِ أَوْ مُتَحَيِّرِ إِلَى فِتْنَةٍ يَسْتَنْجِدُ بِهَا فِي الْمَعُونَةِ عَلَى الْقِتَالِ

و جایز نیست گریختن از کارزار، هرگاه تعداد نیروهای دشمن، دو برابر یا کمتر از مسلمانان باشد، مگر برای کسی که به جهت حیل‌های جنگی، از پیکار برگردد یا بخواهد به گروه دیگری از مسلمانان برای جنگیدن بپیوندد، که از آن گروه در یاری رساندن به جنگ، کمک بگیرند.

وَ تَجُوزُ الْمُحَارَبَةُ بِطُرُقِ الْفَتْحِ، كَهَدْمِ الْحُصُونِ وَ الْمَنْجِنِيقِ وَ قَطْعِ الشَّجَرِ، حَيْثُ يَتَوَقَّفُ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَرِهَ قَطْعُ الشَّجَرِ، وَ كَذَا يُكْرَهُ بِإِرْسَالِ الْمَاءِ عَلَيْهِمْ، وَ مَنَعُهُ عَنْهُمْ وَ إِرْسَالِ النَّارِ، وَ الْإِقَاءِ السَّمِّ، إِلَّا أَنْ يُؤَدِّيَ إِلَى قَتْلِ نَفْسٍ مُحْتَرَمَةٍ، فَيُحْرَمُ، إِنْ أَمَكْنَ بِدُونِهِ، أَوْ يَتَوَقَّفَ عَلَيْهِ الْفَتْحُ، فَيَجِبُ

و جایز است جنگیدن به روش‌هایی که فتح و پیروزی مسلمانان در آن است، مانند ویران کردن قلعه-های دشمن، و پرتاب کردن سنگ با منجنیق، و بریدن درخت، در صورتی که پیروزی مسلمانان موقوف به بریدن درخت باشد، اگرچه بریدن درخت، مکروه است. و نیز روان کردن آب به سمت دشمنان و جلوگیری از دسترسی آنان به آب و افکندن و پرتاب کردن آتش به سوی دشمن و ریختن زهر در آب و غذای دشمن مکروه است. مگر این‌که موجب کشتن شخص بی‌گناهی گردد، که در این صورت اگر

امکان پیروزی بدون ارتکاب چنین قتلی وجود داشته باشد، انجام آن حرام است، همان طوری که اگر پیروزی متوقف بر آن باشد، اقدام به آن واجب است.

وَلَا يَجُوزُ قَتْلُ الصَّبِيَّانِ وَ الْمَجَانِبِ وَ التِّسَاءِ وَ إِنْ عَاوَنُوا إِلَّا مَعَ الضَّرُورَةِ، بِأَنْ تَتَرَسَّوْا بِهِمْ، وَ تَوَقَّفَ الْفَتْحُ عَلَى قَتْلِهِمْ، وَ كَذَا لَا يَجُوزُ قَتْلُ الشَّيْخِ الْفَاقِي، إِلَّا أَنْ يَعاوِنَ بِرَأْيٍ أَوْ قِتَالٍ وَ لَا الْخُنْثَى الْمُشْكِلِ، لِأَنَّهُ بِحُكْمِ الْمَرْأَةِ فِي عَدَمِ جَوَازِ الْقَتْلِ.

و جایز نیست کشتن کودکان و دیوانگان و زنان، اگرچه [در جنگ] کمک دهند، مگر بهنگام ضرورت. بدین صورت که دشمن، آنان را سپر خود قرار دهند، و پیروزی مسلمانان با کشتن آنان بدست بیاید. و همچنین جایز نیست کشتن پیرمرد فرتوت مگر آنکه با فکر خود و یا اقدام به جنگ به دشمن یاری رساند و [نیز جایز نیست کشتن] خنثای مشکل، زیرا در حکم عدم جواز قتل، مانند زن می باشد.

وَ يُقْتَلُ الرَّاهِبُ وَ الْكَبِيرُ إِنْ كَانَ ذَا رَأْيٍ أَوْ قِتَالٍ وَ كَذَا يَجُوزُ قَتْلُ الثَّرَسِ مِمَّنْ لَا يُقْتَلُ، كَالتِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ وَ لَوْ تَتَرَسَّوْا بِالْمُسْلِمِينَ، كُفَّ عَنْهُمْ مَا أَمَكْنَ، وَ مَعَ التَّعَدُّرِ بِأَنْ لَا يُمَكِّنَ التَّوَصُّلُ إِلَى الْمُشْرِكِينَ إِلَّا بِقَتْلِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَا قَوْدَ وَ لَا دِيَّةَ، لِلْإِذْنِ فِي قَتْلِهِمْ حِينَئِذٍ شَرْعًا. نَعَمْ تَجِبُ الْكَفَّارَةُ. وَ هَلْ هِيَ كَفَّارَةُ الْخَطَا، أَوْ الْعَمْدِ، وَجَهَانِ؟

و راهب و دیرنشین کشته می شود، و نیز پیرمرد، هرگاه صاحب رأی و اندیشه بوده و به دشمن کمک فکری کند یا وارد جنگ شود. و همچنین از میان کسانی که نباید کشته شوند، مانند کودکان و دیوانگان [او زنان]، اگر سپر دشمن جنگجو گردند، تا آنجا که ممکن است، از کشتن آنان خودداری می شود. و اگر نکشتن آنان متعذر باشد، مانند این که دسترسی به مشرکین بدون کشتن مسلمانانی که سپر دشمن قرار گرفته اند، ممکن نباشد، و کشته شوند، قصاص و دیه‌ی کشته شدگان بر عهده‌ی آنان نیست، زیرا شارع در چنین حالتی اذن کشتن آنان را داده است. البته کفارهی قتل (= دو ماه روزه گرفتن یا اطعام ۶۰ مسکین) بر آنها واجب است. و آیا این کفاره، کفارهی قتل خطایی است یا کفارهی قتل عمدی؟ دو احتمال وجود دارد.

[کفاره: عبارت است از نوعی کیفر اسلامی (مجازات مالی، بدنی) است که بدنبال ارتکاب عمل خلاف و معاصی، به عهده‌ی شخص تعلق می گیرد، که جنبه‌ی عبادی و جزایی داشته، و برای محو آثار نامطلوب گناه، تشریح شده است.]

و يُكْرَهُ التَّبَيُّتُ، وَ الْقِتَالُ قَبْلَ الزَّوَالِ، وَ لَوْ اضْطُرَّ إِلَى الْأَمْرَيْنِ رَأَلَتْ، وَ أَنْ يُعْرِقَبَ الْمُسْلِمُ الدَّابَّةَ، وَ لَوْ وَقَفَتْ بِهِ، أَوْ أَشْرَفَ عَلَى الْقَتْلِ، وَ لَوْ رَأَى ذَلِكَ صَلَاحًا، رَأَلَتْ. وَ الْمُبَارَزَةُ مِنْ دُونِ إِذْنِ الْإِمَامِ وَ يَحْرُمُ إِنْ مَنَعَ الْإِمَامُ مِنْهَا، وَ يَجِبُ عَيْنًا لَوْ أَلَزَمَ بِهَا شَخْصًا مُعَيَّنًا، وَ كِفَايَةً إِنْ أَمَرَ بِهَا جَمَاعَةٌ لِيَقُومَ بِهَا وَاحِدٌ مِنْهُمْ

و شبیخون زدن لو حمله‌ی شبانه به دشمن [و کارزار کردن پیش از ظهر، مکروه است، و اگر ناچار به شبیخون زدن و یا پیش از ظهر جنگیدن شوند، کراهت [آن] از میان می‌رود. و نیز بر مسلمان پی کردن و بریدن دست و پای چهارپای خود، مکروه است، هرچند آن چهارپا از راه رفتن باز ایستد و یا صاحبش در حال مُردن باشد. و اگر صاحب حیوان، پی کردن حیوان را صلاح بداند، کراهت آن از بین می‌رود. و [نیز کراهت دارد] مبارزه کردن بدون اذن امام علیه السلام. و حرام است اگر امام علیه السلام، [شخصی را از جنگیدن] بازدارد. و واجب عینی است اگر امام علیه السلام شخص معینی را [به جنگیدن] مُلزم سازد. و واجب کفایی است اگر امام علیه السلام به جماعتی دستور دهد که یکی از آنان به مبارزه بپردازد

وَ تَحِبُّ مُوَارَاةُ الْمُسْلِمِ الْمُقْتُولِ، فِي الْمَعْرَكَةِ، دُونَ الْكَافِرِ، فَإِنْ اشْتَبَهَ بِالْكَافِرِ، فَلْيُوَارَ كَمَيْشِ الذَّكْرِ وَ واجب است بخاک سپردن جسد مسلمان کشته شده‌ی در میدان نبرد، اما بخاک سپردن جسد کافر واجب نیست. و اگر [کشته‌ی مسلمان با کافر] مُشْتَبَه گردد، آن جسدی را که آلت مردانگی‌اش کوچک است، باید زیر خاک کنند.

الفصلُ الثَّانِي؛ فِي تَرْكِ الْقِتَالِ

فصل دوم؛ در ترک کردن کارزار

وَ يَتْرَكَ الْقِتَالُ وَجُوبًا لِأُمُورٍ؛

أَحَدُهَا: الْأَمَانُ وَ هُوَ الْكَلَامُ وَ مَا فِي حُكْمِهِ الدَّالُّ عَلَى سَلَامَةِ الْكَافِرِ نَفْسًا، وَ مَالًا، إِجَابَةً لِسُؤَالِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ مِنْ آخَادِ الْمُسْلِمِينَ لِأَحَادِ الْكُفَّارِ، أَوْ مِنْ الْإِمَامِ أَوْ نَائِبِهِ لِلْبَلَدِ. وَ شَرْطُ جَوَازِهِ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ الْأَسْرِ إِذَا وَقَعَ مِنَ الْأَحَادِ، أَمَّا مِنَ الْإِمَامِ، فَيَجُوزُ بَعْدَهُ وَ عَدَمُ الْمَفْسَدَةِ، وَ قِيلَ: وَجُودُ الْمَصْلَحَةِ، كَأَسْتِمَالَةِ الْكَافِرِ لِيُرْغَبَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ لَا يَجُوزُ مَعَ الْمَفْسَدَةِ، كَمَا لَوْ أَمَّنَ الْجَسُوسَ، فَإِنَّهُ لَا يُنْفَدُ

و کارزار ترک می‌شود به جهت اموری؛

امر نخست: امان دادن به کافران. و امان عبارت است از این که کافری بوسیله‌ی کلام و آنچه در حکم کلام است، [مانند نوشتن و یا با اشاره‌ای که معنای امان را برساند]، درخواست امان کند، که جان و مال او محفوظ می‌ماند. و لو از طرف افراد مسلمانان، برای افراد کافران. یا از طرف امام علیه السلام یا نایب او برای مردم شهر و سرزمین. شرط جواز امان دادن این است که پیش از اسیر شدن [دشمن] باشد، در صورتی که از طرف افراد مسلمانان باشد. و اگر امان دادن از طرف امام علیه السلام است، پس از اسیر شدن کافر هم جایز است. و همچنین امان دادن در صورتی جایز است که مفسده‌ای [برای مسلمانان] نداشته باشد. و برخی از فقها گفته‌اند: وجود مصلحت مانند مجذوب ساختن کفار تا به اسلام رغبت پیدا کنند. و در صورتی که امان دادن موجب مفسده شود، جایز نمی‌باشد، چنانچه اگر به جاسوسی امان داده شود، نافذ نیست.

وَ تَائِبَهَا: التَّوْبَةُ عَلَى حُكْمِ الْإِمَامِ وَ مَنْ يَخْتَارُهُ الْإِمَامُ، فَيَنْقُذُ حُكْمَهُ مَا لَمْ يَخَالَفِ الشَّرْعَ، بَأَنْ يَحْكُمَ بِمَا لَا حُطَّ فِيهِ لِلْمُسْلِمِينَ، أَوْ مَا يَتَأْتِي حُكْمَ الدِّمَّةِ لِأَهْلِهَا

و امر دوم: تسلیم شدن و گردن نهادن کافر است، به حکم و امر امام علیه السلام یا کسی که امام علیه السلام او را برمی‌گزیند، که در این صورت حکم [شخص منصوب] نافذ است، مادام که بر خلاف شرع نباشد. و مقصود از حکم مخالف شرع مانند این که به گونه‌ای حکم کند که برای مسلمانان نفعی نداشته باشد، یا به گونه‌ای حکم کند که با احکام دمه برای اهل دمه منافات داشته باشد.

الثَّالِثُ وَ الرَّابِعُ: الْإِسْلَامُ وَ بَدَلُ الْجُزْيَةِ، فَمَتَى أَسْلَمَ الْكَافِرُ، حُرِّمَ قِتَالُهُ مُطْلَقًا حَتَّىٰ لَوْ كَانَ بَعْدَ الْأَسْرِ الْمَوْجِبِ لِلتَّخْيِيرِ بَيْنَ قَتْلِهِ وَ غَيْرِهِ

امر سوم و چهارم: اسلام آوردن [کافر] و پرداختن جزیه است. بنابراین اگر کافر اسلام بی‌آورد، جنگیدن با او حرام است، حتی اگر اسلام آوردن او پس از اسیر شدنش باشد، که سبب می‌شود امام علیه السلام بین کشتن او و راه دیگری مخیر باشد.

الخَامِسُ: الْمُهَادَنَةُ وَ هِيَ الْمُعَاقَدَةُ مِنَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ مَنْ نَصَبَهُ لِذَلِكَ مَعَ مَنْ يَجُوزُ قِتَالُهُ عَلَى تَرْكِ الْحَرْبِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً بِعَوَضٍ وَ غَيْرِهِ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ قَلَّةً أَكْثَرَهَا عَشْرَ سِنِينَ، فَلَا يَجُوزُ الزِّيَادَةُ عَنْهَا مُطْلَقًا، وَ كَمَا يَجُوزُ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ إِجْمَاعًا، وَ هِيَ جَائِزَةٌ مَعَ الْمَصْلَحَةِ لِلْمُسْلِمِينَ لِقَلَّتِهِمْ، أَوْ رَجَاءِ إِسْلَامِهِمْ مَعَ الصَّبْرِ

امر پنجم: پیمان بستن بر مزارک‌های جنگ، و آن عبارت است از این که امام علیه السلام یا کسی که امام علیه السلام او را برای پیمان صلح، تعیین کرده است، با کفاری که جنگیدن با آنان جایز است، در مدت

معینی جنگ را ترک کنند. و در مقابل صلح، مالی را از کفار بگیرند، یا عوضی گرفته نشود. بیشترین مدت صلح ده سال است. بنابراین زیادتر از این مدت جایز نیست، خواه مصلحتی داشته باشد یا نداشته باشد. و همان گونه که کمترین مدت آن، به اجماع فقها کمتر از چهار ماه جایز است. بستن این پیمان در صورتی که به مصلحت مسلمانان باشد، جایز است، مانند این که تعداد مسلمانان کم باشد و یا در صورت صبر کردن، امید است که کفار، اسلام آورند

الْفَصْلُ الثَّلَاثُ؛ فِي الْغَنِيمَةِ

فصل سوم؛ در مبحث غنیمت است

[غنیمت: مالی است که مسلمانان در جنگ با کفار، به اذن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا امام علیه السلام بواسطه‌ی چیره شدن بر آنان، بدست آورند.]

و تَمَلَّكَ النِّسَاءَ وَ الْأَطْفَالَ بِالسَّبْيِ، وَ إِنْ كَانَتْ الْحَرْبُ قَائِمَةً وَ الدُّكُورُ الْبَالِغُونَ يُقْتَلُونَ حَتْمًا إِنْ أُحْذُوا وَ الْحَرْبُ قَائِمَةٌ إِلَّا أَنْ يُسَلِّمُوا، فَيَسْقُطُ قَتْلُهُمْ، وَ إِنْ أُحْذُوا بَعْدَ أَنْ وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا لَمْ يُقْتَلُوا، وَ تَخَيَّرَ الْإِمَامُ فِيهِمْ بَيْنَ الْمَنِّ عَلَيْهِمْ وَ الْفِدَاءِ لِأَنفُسِهِمْ بِمَالٍ حَسَبَ مَا يَرَاهُ مِنَ الْمَصْلَحَةِ، وَ الْإِسْتِرْقَاقِ، حَرْبًا كَانُوا أَمْ كِتَابِيينَ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ فِي الْغَنِيمَةِ

و زنان و کودکان [کفار] بوسیله‌ی اسارت، به ملکیت [مسلمانان] درمی‌آیند، هرچند در حال برپا بودن جنگ به اسارت درآمده باشند. و مردان بالغ [کافر] حتماً کشته می‌شوند، در صورتی که گرفته [و اسیر] شوند و جنگ برپا باشد، مگر آنکه اسلام آورند، که در این صورت نباید آنان را کشت. و اگر [مردان بالغ کافر] پس از پایان یافتن جنگ و نبرد، گرفته [و اسیر] شوند، کشته نمی‌شوند. و [در این صورت] امام علیه السلام در صورت مصلحت، مخیر است میان اینکه بر آنان منت نهد [و بدون گرفتن مالی، آزادشان گرداند]، یا در برابر آزادی‌اشان به هر مقدار که مصلحت می‌داند، سربها [فدیه: مالی است که اسیر جنگی برای آزاد سازی‌اش، پرداخت می‌کند.] از آنان بگیرد، یا آنان را بنده گرداند، خواه کافر حربی باشند، خواه کافر کتابی. و در این صورت در غنیمت داخل می‌شوند.

وَ لَوْ عَجَزَ الْأَسِيرُ الَّذِي يَجُوزُ لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلُهُ عَنِ الْمَشْيِ، لَمْ يَجَزَ قَتْلُهُ

و اگر اسیر [کافر بالغ] که کشتن او برای امام علیه السلام جایز است، از راه رفتن، ناتوان باشد، کشتن او جایز نیست

و يُعْتَبَرُ الْبُلُوغُ بِالْإِنْبَاتِ، لِتَعَدَّرَ الْعِلْمُ بغيرِهِ مِنَ الْعَلَامَاتِ غَالِبًا

و در بلوغ [مرد کافر اسیر]، رویدن مو [بر روی غانه]، معتبر است. زیرا علم پیدا کردن به بلوغ از طریق سایر علامات بلوغ، غالباً ممکن نیست

اموال غیر منقول: اشیایی هستند که از محلی به محلّ دیگر نتوان نقل و انتقال داد، مانند خانه و باغ، و یا بواسطه‌ی عمل انسان به نحوی که انتقال آن مُستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محلّ گردد، مانند مجسمه‌ای که در بنا به کار رفته باشد.

اموال منقول: اشیایی هستند که نقل و انتقال آن از محلی به محلّ دیگر، ممکن باشد، مانند کتاب.]

وَمَا لَا يُنْقَلُ وَ لَا يُحَوَّلُ مِنْ أَمْوَالِ الْمُشْرِكِينَ كَالْأَرْضِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الشَّجَرِ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ، سِوَا فِي ذَلِكَ الْمُجَاهِدُونَ وَ غَيْرُهُمْ

و اموال غیرمنقول مشرکین، مانند زمین و خانه‌ها و درخت، برای تمامی مسلمانان است. چه کسانی که در میدان کارزار حاضر شده‌اند، یا افراد دیگری غیر از آنان.

وَ الْمَنْقُولُ مِنْهَا بَعْدَ الْجَعَالِ الَّتِي يَجْعَلُهَا الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَصَالِحِ كَالدَّلِيلِ عَلَى طَرِيقٍ، أَوْ عَوْرَةٍ وَ الرِّضْخِ وَ الْحُمْسِ وَ النَّفْلِ وَ مَا يَصْطَفِيهِ الْإِمَامُ لِنَفْسِهِ، مِنْ فَرَسٍ فَارَةٍ، وَ سَيْفٍ، وَ نَحْوَهَا بِحَسَبِ مَا يَخْتَارُهُ، يُقَسَّمُ الْفَاضِلُ بَيْنَ الْمُقَاتِلَةِ وَ مَنْ حَضَرَ حَتَّى الْوَلَدِ الْمُؤَلَّدِ بَعْدَ الْحِيَاةِ وَ قَبْلَ الْقِسْمَةِ، وَ كَذَا الْمَدْدُ الْوَاصِلُ إِلَيْهِمْ لِيُقَاتِلَ مَعَهُمْ، فَلَمْ يُدْرِكِ الْقِتَالَ حِينَئِذٍ، لِلْفَارِسِ سَهْمَانٍ وَ لِلرَّاجِلِ سَهْمٌ وَ لِذَوِي الْأَفْرَاسِ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ، وَ لَوْ قَاتَلُوا فِي السُّنَنِ وَ لَمْ يَخْتَجُوا إِلَى أَفْرَاسِهِمْ

و اموال منقول کفار، پس از خارج کردن قراردادهایی که امام علیه السلام به منظور بعضی از مصالح منعقد نموده است، مانند راهنمایی و نشان دادن راه به لشکریان، یا راهنمایی به اسرار دشمن، و عطای کم اربه کسانی که به مسلمانان در جنگ، خدمتی کرده‌اند]، و خمس و مازاد بر سهم [و آن مقدار مالی است که امام علیه السلام به برخی از مستحقین غنیمت، علاوه بر سهمشان می‌دهد]، و آنچه امام علیه السلام برای خود برمی‌گزیند، مانند اسب چابک و شمشیر و مانند این‌ها با توجه به انتخاب امام علیه السلام، باقی‌مانده‌ی آن میان جنگجویان و کسانی که در کارزار حاضر شده‌اند، حتی کودکی که پس از جمع‌آوری غنایم و پیش از تقسیم کردن آن، به دنیا آمده است، قسمت می‌شود. و همچنین به کسانی که برای کمک به جنگجویان، در این هنگام پس از جمع‌آوری و پیش از تقسیم غنایم، پیوسته باشند، اگرچه جنگ هم نکرده باشند. برای سپاهیان سواره دو سهم، و برای پیاده یک سهم، و برای دارنده‌ی

سه اسب و بیشتر، سه سهم است، اگرچه در دریا و درون کشتی‌ها کارزار کنند، و نیازی به اسبان خود نداشته باشند.

و لَا يُسْهَمُ لِلْمُخَدَّلِ وَ الْمُرْجَفِ وَ لَا لِلْقَحْمِ وَ الصَّرَعِ وَ الْحَطِيمِ وَ الرَّانِحِ مِنَ الْحَبْلِ
و برای ترساننده ای سپاهیان مسلمین از جنگ با کفار، و متزلزل کننده ای اراده‌ی جنگجویان مسلمین، و برای اسب پیر و اسب کوچک (کره اسب) و اسب ناتوان و اسب لاغر و شکسته و اسب افتاده و وامانده، سهمی نیست.

مُخَدَّلٌ: کسی است که جنگجویان مسلمان را از جنگ و مواجهه و روبرو شدن با جنگجویان سپاه دشمن، بیمناک می‌سازد.

مُرْجِفٌ: کسی است که با برشمردن قوا و تجهیزات دشمن، در سپاه مسلمانان، تزلزل ایجاد می‌کند.

الْفَصْلُ الرَّابِعُ؛ فِي أَحْكَامِ الْبَغَاةِ

فصل چهارم؛ در مبحث احکام باغیان است

مَنْ خَرَجَ عَلَى الْمَعْصُومِ مِنَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهُوَ بَاغٍ، وَاحِدًا كَانَ أَوْ أَكْثَرَ، يَجِبُ قِتَالُهُ إِذَا نَدَبَ إِلَيْهِ
الْإِمَامُ، حَتَّى يَفِيءَ أَوْ يُقْتَلَ كَقِتَالِ الْكُفَّارِ

کسی که بر معصوم از امامان علیهم السلام، خروج کند، [و از فرمانش سرپیچی نماید]، باغی است، چه یک تن باشد، [مانند ابن ملجم] یا بیشتر [مانند اهل جمل و صفین]. و کارزار با او، مانند کارزار کردن با کافران، واجب [کفایی] است، در صورتی که امام علیه السلام به جنگ با آنان دعوت کند، تا به اطاعت امام علیه السلام برگردد، یا کشته شود.

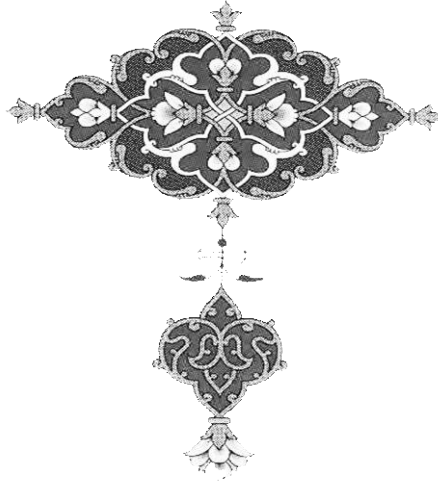
اباغی: کسی است که بر امام معصوم علیه السلام خروج نموده، و از طاعت وی سرپیچی کند، چه یک تن باشد، مثل ابن ملجم، و چه بیشتر مثل لشکریان جنگ جمل و صفین.

فَدُوُ الْفِتْنَةِ كَأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَ مُعَاوِيَةَ، يُجْهَرُ عَلَيْهِمْ وَ يُتَّبَعُ مُدْبِرُهُمْ وَ يُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ وَ غَيْرُهُمْ كَالْخَوَارِجِ يُفْرَقُونَ، مِنْ
غَيْرِ أَنْ يُتَّبَعَ هُمْ مُدْبِرٌ، أَوْ يُقْتَلَ هُمْ أَسِيرٌ، أَوْ يُجْهَرُ عَلَى جَرِيحٍ. وَ الْأَصْحَاحُ عَدَمُ قِسْمَةِ أَمْوَالِهِمْ مُطْلَقًا

بنابراین کسانی که دارای فرقه و گروه‌اند، مانند اهل جمل و اهل صفین در کشتن زخمی شده‌ی آنان، شتاب می‌شود. گریخته‌اشان را دنبال می‌کنند، و اسیرشان را می‌کشند. و غیر آنان که فرقه و گروه ندارند، مانند خوارج، پراکنده کرده می‌شوند. بدون این که گریخته‌ی آن‌ها را دنبال کرد و یا اسیرشان را



گشت و یا شتاب کرد بر کشتن زخمی شده‌ی آنان. قول صحیح‌تر این است که اموال آنان، مطلقاً [میان مسلمانان] تقسیم نمی‌شود، [خواه اموالی که جنگجویان اسلام بدست آورده باشند، و خواه غیر آن].



وَلَايَةُ الْفَقِيهِ

وَلَايَتِ فَقِيهِ



مَسْأَلَةُ وِلَايَةِ الْفَقِيهِ صُرُوءُ الْحُكُومَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ

بحث ولایت فقیه، ضرورت ایجاد حکومت اسلامی

وَمِنْ جُمْلَةِ أَوْلِيَاءِ التَّصَرُّفِ فِي مَالٍ مَنْ لَا يَسْتَقِيلُ بِالتَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ، الْحَاكِمُ، وَ هُوَ الْفَقِيهُ الْجَامِعُ لِشَرَايِطِ الْفَتْوَى
حاکم اسلامی از جمله اولیاء التصرف است که ولایت در تصرف در اموال افرادی دارند که بطور مستقل،
حقّ تصرف در اموال و دارایی خود را ندارند. حاکم اسلامی، همان فقیه جامع شرایط فتوا می باشد.

وَلَا بَأْسَ بِالتَّعَرُّضِ لَوْلَايَةِ الْفَقِيهِ مُطْلَقاً بِوَجْهِ إِجْمَالِيٍّ، فَإِنَّ التَّفْصِيلَ يَخْتِاجُ إِلَى إِفْرَادِ رِسَالَةٍ لَا يَسَعُهَا الْمَجَالُ لَهُ
در این مقام، شایسته است درباره‌ی اصل «ولایت مطلقه‌ی فقیه» پرداخته شود، گرچه بطور اجمال و
مختصر باشد، البته تفصیل این بحث نیازمند نوشتاری جداگانه است که با آن گستردگی، در وقت و
فرصت ما نمی گنجد.

فَنَقُولُ: مَنْ نَظَرَ إِجْمَالاً إِلَى أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ، وَ بَسَطَهَا فِي جَمِيعِ شُؤْنِ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْعِبَادِيَّاتِ الَّتِي هِيَ وَظَائِفُ بَيْنِ
الْعِبَادِ وَ خَالِقِيهِمْ، كَالصَّلَاةِ وَ الْحَجِّ، وَ إِنْ كَانَتْ فِيهِمَا أَيْضاً جِهَاتٌ إِجْتِمَاعِيَّةٌ وَ سِيَاسِيَّةٌ مَرْبُوطَةٌ بِالْحَيَاةِ وَ
الْمَعِيشَةِ الدُّنْيَوِيَّةِ، وَ قَدْ غَفَلَ عَنْهَا الْمُسْلِمُونَ

پس می گوئیم: هر کس نگاهی اجمالی بر احکام و قوانین اسلام و گستره‌ی آن در تمامی شئون جامعه
بیفکند، اعم از احکام عبادی و قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی، ما را بر این واقعیت آگاه
می سازد که احکام عبادی که وظایف میان بندگان و خالق آنان است، همچون نماز و حج، نیز جنبه‌های
سیاسی و اجتماعی مربوط به دوران زندگی و معیشت دنیوی لحاظ شده است، ولی مسلمانان از این -
گونه ابعاد و آثار ارزشمند آن غفلت ورزیده اند.

وَلَا سِيِّمًا مِثْلَ مَا فِي الْإِجْتِمَاعِ فِي الْحَجِّ فِي مَهَبِطِ الْوَحْيِ وَ مَرْكَزِ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ، وَ مَعَ الْأَسْفِ قَدْ أَعْفَلُوا بَرَكَاتِ
هَذَا الْإِجْتِمَاعِ الَّذِي سَهَّلَ تَحْقُقَهُ هُمْ الشَّارِعُ الْأَقْدَسُ بِوَجْهِ لَا يَتَحَقَّقُ لِسَائِرِ الدُّوَلِ وَ الْمَلِكِ إِلَّا مَعَ جِهَادٍ عَظِيمٍ وَ
مَصَارِفِ خَطِيرَةٍ.

و خصوصاً مانند حج که مراسم و گردهمایی آن در محلّ نزول وحی و مرکز ظهور اسلام برپا می شود، اما
افسوس که مسلمانان جهان از بهره‌ها و برکات این اجتماع بزرگ غافل و بی نصیب مانده اند، اجتماع

عظیمی که در پرتو فرمان شارع مقدس به آسانی تشکیل می‌شود، در حالی که دولت‌ها و ملت‌های دیگر، جز با کوشش‌های بسیار و مصارف هنگفت، قادر به برگزاری چنین گردهمایی نیستند.

وَلَوْ كَانَ هُمْ رُشِدًا سِيَاسِيًّا وَاجْتِمَاعِيًّا، أَمَكَنَ هُمْ حَلُّ الْكَثِيرِ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُبْتَلَى بِهَا؛ بِتَبَادُلِ الْأَفْكَارِ وَ التَّفَاهُمِ وَ التَّفَكُّرِ فِي حَاجَاتِهِمُ السِّيَاسِيَّةِ وَ الْاجْتِمَاعِيَّةِ

و اگر مسلمانان از رشد سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند، می‌توانستند بسیاری از مشکلات امت اسلامی که به آن‌ها دچارند، با تبادل اندیشه‌ها، و تفاهم و تفکر و اندیشیدن در راه پی‌بردن به نیازهای سیاسی و اجتماعی خود برطرف کنند.

وَ مِنَ الْقَوَائِنِ الْاِقْتِصَادِيَّةِ وَ الْحُقُوقِيَّةِ وَ الْاجْتِمَاعِيَّةِ وَ السِّيَاسِيَّةِ، لَرَأَى أَنَّ الْاِسْلَامَ لَيْسَ عِبَارَةً عَنِ الْاَحْكَامِ الْعِبَادِيَّةِ وَ الْاَخْلَاقِيَّةِ، فَحَسَبُ

و از قوانین اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی، می‌فهمیم که اسلام تنها احکام عبادی و اخلاقی نیست.

كَمَا زَعَمَ كَثِيرٌ مِنْ شُبَّانِ الْمُسْلِمِينَ، بَلْ وَ شُيُوخِهِمْ؛ وَ ذَلِكَ لِتَبْلِيغَاتِ الْمَشُورَةِ الْمَسْمُومَةِ الْمُسْتَمْرَةِ مِنَ الْأَجَانِبِ وَ عَمَاهِمُ فِي بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ طَيْلَةَ التَّارِيخِ

همان طوری که امروزه بسیاری از جوانان مسلمان و حتی بزرگان آنان بر این باورند. و این باور نادرست، از تبلیغات زهرآگین گسترده و مستمر بیگانگان و مزدوران آنان، در طول تاریخ، در میان مسلمانان ناشی شده است.

لِأَجْلِ اسْقَاطِ الْاِسْلَامِ وَ الْمُنْتَسِبِينَ اِلَيْهِ عَنْ اُعْيُنِ الشُّبَّانِ وَ طُلَّابِ الْعُلُومِ الْحَدِيثِيَّةِ، وَ اِجْتِمَاعِ الْاِفْتِرَاقِ وَ التَّبَاعُضِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ قَدِيمِهِمْ وَ حَدِيثِهِمْ.

به جهت این که اسلام و حامیان آن در دیده‌ی جوانان و دانشجویان علوم جدید، بی‌ارزش جلوه دهند، و میان مسلمانان سنتی و دانشجویان و دانشگاہیان اختلاف و دشمنی بوجود آورند.

وَ قَدْ وَقَفُوا فِي ذَلِكَ اِلَى حَدِّ لَا يَتَيَسَّرُ لَنَا رَفْعُ هَذِهِ الْمَرْعَمَةِ وَ التَّهْمَةِ بِسُهُولَةٍ وَ فِي اَوْقَاتٍ غَيْرِ طَوِيلَةٍ

و پافشاری آنان بر این امر، کار را به جایی کشانده است که از بین بردن این اتهام و زدودن غبارهای تیره‌ی آن از ذهن‌ها، به سادگی و در فرصتی نه چندان طولانی، ممکن نیست.

فَعَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ فِي طَلَبِهِمُ الرُّوحَانِيُونَ وَ طَلَبُ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ الْقِيَامُ عَلَى بَوَاحِ تَبْلِيغَاتِ أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ بِأَيَّةِ
وَسِيلَةٍ مُمَكِّنَةٍ، حَتَّى يَظْهَرَ أَنَّ الْإِسْلَامَ قَامَ لِتَأْسِيسِ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ

بنابراین بر تمام مسلمانان و در پیشاپیش آنان، علمای روحانی و دانشجویان علوم دینی است که علیه تبلیغات دشمنان اسلام، به هر وسیله‌ی ممکن، بیاخیزند، تا این که بر همگان آشکار شود که اسلام برای بنیان نهادن حکومتی عدل گستر آمده است.

فِيهَا؛ قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْمَالِيَّاتِ وَ بِنَيْتِ الْمَالِ، وَ أَخْذُهَا مِنْ جَمِيعِ الطَّبَقَاتِ عَلَى نَهْجِ عَدْلِ

که در آیین اسلام، این قوانین وجود دارد؛ قوانین مربوط به مالیات و خزانه‌داری و شیوه‌ی جمع‌آوری مالیات از تمامی اقشار و طبقات جامعه، با رویکردی عادلانه.

وَ قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجَزَائِيَّاتِ قِصَاصاً وَ حَدّاً وَ دِيَةً؛ بَوَاحِ لَوْ عُمِلَ بِهَا لَقَلَّتِ الْجُنَايَاتُ لَوْ لَمْ تَنْقَطِعْ، وَ انْقَطَعَتْ
بِذَلِكَ الْمَفَاسِدُ الْمُتَرْتِبَةُ عَلَيْهَا

و نیز قوانین مربوط به امور کیفری و جزایی، از قبیل قصاص و حدود و دیات، به نحوی است، که هرگاه این قوانین اجرا شوند، جنایات و جرایم تا حدّ بسیار زیادی کاسته خواهد شد، اگرچه به کلی برطرف نگردد. و مفاسدی که مترتب بر این جرایم است، پایان می‌یابد.

كَأَلْبِي تَتَرْتَّبُ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْمُسْكِرَاتِ مِنَ الْجُنَايَاتِ وَ الْفَوَاحِشِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ مَا تَتَرْتَّبُ عَلَى
الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ

نظیر مفاسدی که از استعمال مشروبات مست‌کننده، مانند جنایت‌ها و جرایم و گناهان بطور فراوان و گسترده ناشی می‌شود، و آن دسته از جرایم آشکار و پنهان که بر این‌گونه گناهان مترتب است.

وَ قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْقَضَاءِ وَ الْحَقُوقِ عَلَى نَهْجِ عَدْلِ وَ سَهْلِ مِنْ غَيْرِ إِتْلَافِ الْوَقْتِ وَ الْمَالِ، كَمَا هُوَ الْمَشَاهِدُ
فِي الْمَحَاكِمِ الْفِعْلِيَّةِ

و قوانین مربوط به امور قضاوت و حقوق به گونه‌ای عادلانه و آسان، بدون اتلاف وقت و صرف هزینه، به حقوق مردم رسیدگی می‌شود، برخلاف آن چه در محاکم کنونی نمایان و آشکار است.

وَ قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجِهَادِ وَ الدِّفَاعِ وَ الْمُعَاهَدَاتِ بَيْنَ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ وَ غَيْرِهَا

و قوانین مربوط به جهاد و دفاع و پیمان نامه‌هایی که بین دولت اسلامی و دیگر دولت‌ها منعقد می‌شود.

فَالْإِسْلَامُ أَسَسٌ حُكُومَةٌ لَا عَلَى نَهْجِ الْإِسْتِبْدَادِ الْمُحَكَّمِ فِيهِ رَأْيُ الْفَرْدِ وَ مُيُولُهُ النَّفْسَانِيَّةُ فِي الْمُجْتَمَعِ
اسلام، حکومتی را بنیان نهاده است که نه بر شیوهی حکومت استبدادی است، که رأی و تمایلات و خواسته‌های نفسانی یک فرد را بر جامعه تحمیل کند.

وَ لَا عَلَى نَهْجِ الْمَشْرُوطَةِ أَوْ الْجُمْهُورِيَّةِ الْمَوْسَسَةِ عَلَى الْقَوَانِينِ الْبَشَرِيَّةِ الَّتِي تَفْرُضُ تَحْكِيمَ آرَاءِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْبَشَرِ
عَلَى الْمُجْتَمَعِ

و نه بر اساس شیوهی مشروطه و جمهوری است که بر اساس قوانین بشری، تأسیس شده باشد که گروهی از افراد جامعه برای تمامی آن جامعه وضع می‌کنند.

بَلْ حُكُومَةٌ تَسْتَوْحِي وَ تَسْتَمِدُّ فِي جَمِيعِ مَجَالَاتِهَا مِنَ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ
بلکه حکومت اسلامی، حکومتی است که در تمامی زمینه‌ها و حوزه‌ها از قانون الهی الهام و یاری می‌گیرد.

وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْوَلَاةِ الْإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِهِ
و هیچ یک از زمامداران و حاکمان را حق استبداد رأی نیست.

بَلْ جَمِيعُ مَا يَجْرِي فِي الْحُكُومَةِ وَ شُؤُوهَا وَ لَوَازِمِهَا، لَا بُدَّ وَ أَنْ يَكُونَ عَلَى طَبَقِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ حَتَّى الْإِطَاعَةُ لَوْلَاةِ
الْأَمْرِ

بلکه تمام برنامه‌هایی که در زمینه‌ی حکومت و شئون جامعه و لوازم آن، به اجرا درمی‌آید، باید مطابق و بر اساس قوانین الهی باشد. حتی در موارد اطاعت از زمامداران و کسانی که ولایت امر را بر عهده دارند، نیز جاری است.

نَعَمْ، لِلْوَالِي أَنْ يَعْمَلَ فِي الْمَوْضُوعَاتِ عَلَى طَبَقِ الصَّلَاحِ لِلْمُسْلِمِينَ أَوْ لِأَهْلِ حَوْزَتِهِ
البته، حاکم جامعه‌ی اسلامی می‌تواند در موضوعات، بنابر مصالح مسلمانان یا بر طبق مصالح افراد قلمرو حکومت خود عمل کند.

وَلَيْسَ ذَلِكَ إِسْتِبْدَادًا بِالرَّأْيِ
و این استبداد به رأی نیست.

بَلْ هُوَ عَلَى طَبَقِ الصَّلَاحِ، فَرَأَيْتُهُ تَبِعَ لِلصَّلَاحِ كَعَمَلِهِ
بلکه در این امر، مصلحت اسلام و مسلمانان لحاظ شده است، پس اندیشه‌ی حاکم جامعه‌ی اسلامی همانند عمل او، تابع مصالح اسلام و مسلمین است.

و بَعْدَ مَا عَرَفْتَ ذَلِكَ نَقُولُ: إِنَّ الْأَحْكَامَ الْإِلَهِيَّةَ - سِوَاءَ الْأَحْكَامِ الْمَرْبُوطَةِ بِالْمَالِيَّاتِ، أَوْ السِّيَاسِيَّاتِ أَوْ الْحُقُوقِ -
، لَمْ تُنْسَخْ، بَلْ تَبَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
و بعد از آگاهی و شناخت نسبت به این مطالب، می‌گوییم: احکام الهی - خواه احکام مربوط به مالیات یا سیاست یا حقوق - نسخ نشده و از بین نرفته است، و تا روز قیامت باقی و لازم الاجرا است.

و نَفْسُ بَقَاءِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ يَقْضِي بِضُرُورَةِ حُكُومَةٍ وَ وِلَايَةِ تَضَمُّنِ حِفْظِ سِيَادَةِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ وَ تَتَكَفَّلُ بِإِجْرَائِهِ،
وَ لَا يُمَكِّنُ إِجْرَاءَ أَحْكَامِ اللَّهِ إِلَّا بِهَا، لِئَلَّا يَلْزَمُ الْهَرَجُ وَ الْمَرْحُ
و بقا و استمرار این احکام به خودی خود، حکم به ضرورت حکومت و ولایتی می‌کند که حفظ سیادت و اعتبار قانون و احکام الهی را تضمین کند و عهده‌دار اجرای آن‌ها شود، چرا که اجرای احکام الهی جز با برپایی حکومت اسلامی، امکان‌پذیر نیست، در غیر این صورت جامعه مسلماً به سوی آشوب و بی-نظمی می‌رود.

مَعَ أَنَّ حِفْظَ النِّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ، وَ اخْتِلَالَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُبْغُوضَةِ، وَ لَا يُقِيمُ بَدَأًا، وَ لَا يَسْتُدُّ عَن هَذَا إِلَّا بِوَالٍ وَ حُكُومَةٍ
افزون بر آن، حفظ نظام از واجبات مورد تأکید است، و بی‌نظمی امور مسلمانان از امور ناپسند و نکوهیده است، و آشکار است که حفظ نظام و جلوگیری از بی‌نظمی و آشوب در امور جامعه‌ی اسلامی، جز با وجود زمامدار و استقرار حکومت اسلامی تحقق نمی‌پذیرد.
مُضَافًا إِلَى أَنَّ حِفْظَ تُغُورِ الْمُسْلِمِينَ عَنِ التَّهَاجُمِ وَ بِلَادِهِمْ عَنِ الْغَلْبَةِ الْمُعْتَدِينَ، وَاجِبٌ عَقْلًا وَ شَرْعًا، وَ لَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ إِلَّا بِتَشْكِيلِ الْحُكُومَةِ

علاوه بر این‌ها، حفظ مرزهای مسلمانان (کشور اسلامی) از هجوم بیگانگان، و شهرهایشان از تسلط تجاوزگران، به حکم عقل و شرع واجب است. و تحقق این امر، جز با تشکیل حکومت اسلامی ممکن نیست.

وَ كُلُّ ذَلِكَ مِنْ أَوْضِحِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، وَ لَا يُعْقَلُ تَرْكُ ذَلِكَ مِنَ الْحُكْمِ الصَّانِعِ
 تمامی این موارد، جزو بدیهی‌ترین اموری هستند که مسلمانان بدان نیازمندند، و خردمندانه نیست که خالق دانا آن نیازها را نادیده گرفته باشد.

فَمَا هُوَ دَلِيلُ الْإِمَامَةِ بَعِيْنِهِ دَلِيلٌ عَلَى لُزُومِ الْحُكُومَةِ بَعْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ
 همان دلایلی که لزوم امامت را اثبات می‌کند، عیناً دلیل لزوم حکومت پس از غیبت حضرت ولی عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ را دربردارد.

وَ لَا سِيَّما مَعَ هَذِهِ السِّنِّينِ الْمُتَمَادِيَةِ، وَ لَعَلَّهَا تَطُولُ وَ الْعِيَادُ بِاللَّهِ إِلَى آلَافٍ مِنَ السِّنِّينِ، وَ الْعِلْمُ عِنْدَهُ تَعَالَى
 و به ویژه پس از این همه سال که از غیبت ایشان می‌گذرد و شاید این دوران هزاران سال دیگر ادامه یابد. و ما از طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم. و علم آن نزد خداوند است.

فَهَلْ يُعْقَلُ مِنْ حِكْمَةِ الْبَارِي الْحَكِيمِ، إِهْمَالُ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ عَدَمُ تَعْيِينِ تَكْلِيفِ هُمْ؟
 آیا عاقلانه است که آفریدگار دانا، امت اسلامی را به حال خود رها کند، و تکلیفی برای آنان مشخص نکرده باشد؟

أَوْ يَرْضَى الْحَكِيمُ بِالْمَرْجِ وَ الْمَرْجِ وَ إِخْتِلَالِ النَّظَامِ؟
 آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند دانا به آشوب و بی‌نظمی و آشفتگی و نابسامانی نظم جامعه (در میان مسلمانان) رضایت می‌دهد؟

وَ لَمْ يَأْتِ بِشَرَعٍ قَاطِعٍ لِلْعُدْرِ؛ لِنَلَا تَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ؟
 و روا نیست که بگوییم شارع مقدس حکم شرعی محکم و استوار برای رفع نیازهای اساسی را قانونگذاری نکرده است تا برای مردم، حجتی علیه خداوند باقی نماند؟

وَمَا ذَكَرْنَاهُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ وَاصِحَاتِ الْعَقْلِ
و آنچه بیان کردیم از بدیهیات عقلی است.

فَإِنَّ لُزُومَ الْحُكُومَةِ لِبَسْطِ الْعَدَالَةِ وَ التَّعْلِيمِ وَ التَّرْبِيَةِ وَ حِفْظِ النَّظْمِ وَ رَفْعِ الظُّلْمِ وَ سَدِّ الشُّغُورِ وَ الْمَنَعِ عَنِ تَجَاوُزِ
الْأَجَانِبِ مِنْ أَوْصَحِ أَحْكَامِ الْعُقُولِ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ عَصْرِ وَ عَصْرٍ أَوْ مِصْرٍ وَ مِصْرٍ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَقَدْ دَلَّ عَلَيْهِ
الدَّلِيلُ الشَّرْعِيُّ أَيْضاً

زیرا گسترش عدالت، آموزش و پرورش، حفظ نظم، رفع ظلم، مرزبانی و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از جمله بدیهی ترین دلایل عقلی لزوم تشکیل حکومت اسلامی است. بدون این که تمایزی (درباره‌ی لزوم برپایی حکومت) میان یک زمان و زمان دیگر، وجود داشته باشد. با وجود این، از طرف شارع مقدس دلایل شرعی بر لزوم حکومت اسلامی نیز وارد شده است.

فَفِي «الْوَافِي» عَقَدَ بَاباً «فِي أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَّا وَ قَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ» وَ فِيهِ رَوَايَاتٌ؛
چنان که در کتاب «وافی» بابی است با عنوان؛ «چیزی از نیازهای مردم نیست، مگر آن که در کتاب و سنت دلیلی بر آن آمده است» و در این باب روایات زیادی وجود دارد؛

مِنْهَا: رَوَايَةُ مُرَازِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ نَبِيَّانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى وَ
اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادَ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ
تَعَالَى فِيهِ

از جمله‌ی این روایات؛ روایت مُرَازِم از امام صادق علیه السلام است که امام علیه السلام فرمودند:
براستی خدای تبارک و تعالی همه چیز را در قرآن کریم نازل فرموده است تا همه چیز را روشن کند. به خدا قسم، حق تعالی هیچ یک از نیازهای مردم را بدون حکم شرعی، به خود آنان واگذار نکرده است تا این که بنده‌ای نتواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن آمده بود، مگر این که حکم آن، در قرآن آمده است.

وَ قَرِيبٌ مِنْهَا غَيْرُهَا، وَ نَظِيرُهَا تَقْرِيباً فِي خُطْبَةِ حِجَّةِ الْوِدَاعِ

و احادیث دیگری، نزدیک به همین مضمون، نیز وجود دارد. و همانند همان حدیث، در ضمن خطبه‌ی «حجّة الوداع» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

وَ فِي صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ:
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ بَيَّنَّتْ لِلْأُمَّةِ جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ
 و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم، در ضمن روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام، چنین آمده
 است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: سپاس خداوندی را که مرا از این دنیا بیرون نبرد
 تا این که احکام تمام آن چه را که امت به آن نیاز داشتند، برایشان بیان کردم.

وَ أَيْتُهُ حَاجَةٌ كَالْحَاجَةِ إِلَى تَعْيِينِ مَنْ يُدِيرُ أَمْرَ الْأُمَّةِ وَ يَحْفَظُ نِظَامَ بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ طِبْلَةَ الزَّمَانِ وَ مَدْيَ الدَّهْرِ فِي
 عَصْرِ الْعَيْبَةِ
 و کدام نیاز بالاتر و مهم‌تر از نیاز جامعه به تعیین شخصی که اداره‌ی امور امت و حفظ نظام کشورها و
 سرزمین‌های اسلامی در دوران غیبت امام عصر عجل الله فرجه الشریف بر عهده اوست؟

مَعَ بَقَاءِ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يُمَكِّنُ بَسْطُهَا إِلَّا بِيَدِ الْوَالِي الْمُسْلِمِينَ وَ سَائِسِ الْأُمَّةِ وَ الْعِبَادِ
 با توجه به بقا و استمرار احکام اسلام، احکامی که بسط و گسترش و اجرای آن‌ها جز به دست والی و
 حاکم مسلمانان، که سیاست و تدبیر امت و بندگان به عهده‌ی اوست، امکان پذیر نمی‌باشد.

وَ فِي رِوَايَةِ «الْعَلَلِ» بِسَنَدٍ حَسَنٍ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: «فَإِنَّ
 قَالَ: فَلِمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ، وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟»
 و در کتاب «علل الشرائع» با سندی معتبر از فضل بن شاذان، از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده
 است که در ضمن حدیثی فرمود: اگر کسی بگوید که چرا خداوند، اولی الامر برای مردم قرار داده و آنان
 را به پیروی از ایشان دستور داده است؟

قِيلَ: لَعَلَّ كَثِيرَةً: مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَوْا ذَلِكَ لَمَّا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ
 يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِي وَ الدُّخُولِ فِيهَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُ إِنْ
 لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِدُنْهُ وَ مَنْفَعَتُهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ، فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفُسَادِ، وَ يُقِيمُ
 فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ